

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

محقق اصفهانی در تفسیر فرمایش مرحوم آخوند در حقیقت انشاء می‌فرماید عبارت ایجاد المعنی باللفظ به این معنا نیست که دو وجود بالذات موجود می‌شود، بلکه در انشاء، یک وجود داریم که بالذات به لفظ نسبت داده می‌شود و بالعرض به معنا. بنابراین از نظر محقق اصفهانی، حقیقت انشاء عبارت است از اینکه لفظ وجود تنزلی معناست، لکن زمانی که غرض متکلم ایجاد نسبت باشد و نه حکایت از نسبت. ایشان معتقد است که این بهترین تحقیق در حقیقت انشاء است و کلام استادشان – جناب آخوند – را هم باید بر همین تفسیر حمل کرد.

نتایج مسلک محقق اصفهانی در حقیقت انشاء

محقق اصفهانی بعد از اینکه در تحقیق خود به این نتیجه می‌رسند که معنا و حقیقت انشاء، ایجاد نیست، بلکه وجود تنزلی لفظ برای معناست، و کأنّ معنا در حاق لفظ و ذات آن وجود دارد، سپس می‌فرماید چند مطلب از این تحقیق روشن می‌شود. ایشان می‌گوید:

«و مما ذكرنا - في تحقيق حقيقة الإنشاء - تعلم:

[أن تقابل الإنشاء والإخبار ليس تقابل مفاد كان التامة]

و مفاد كان الناقصة؛ نظرا إلى أن الإنشاء إثبات المعنى في نفس الأمر، و الإخبار ثبوت شيء لشيء تقريرا و حكاية؛ و ذلك لأن طبع الإنشاء - كما عرفت - لا يزيد على وجود المعنى تنزيلا بوجوده اللفظي، و هو قدر جامع بين جميع موارد الاستعمال، فإن القائل: (بعت) إخبارا أيضا يوجد معنى اللفظ بوجوده العرضي اللفظي، و الحكاية غير متقومة بالمستعمل فيه، بل خارجة عنه، فهي من شئون الاستعمال، بل الفرق أنهما متقابلان بتقابل العدم و الملكة تارة، و بتقابل السلب و الإيجاب أخرى، فمثل (بعت) و أشباهه - من الجمل المشتركة بين الإنشاء و الإخبار - يتقابلان بتقابل العدم و الملكة؛ لأن المعنى الذي يوجد بوجوده التنزيلي اللفظي قابل لأن يحكى به عن ثبوته في موطنه، فعدم الحكاية - و التمحض فيما يقتضيه طبع الاستعمال - عدم ملكة.

و مثل (افعل) و أشباهه - المختصة بالإنشاء عرفا - يتقابلان بتقابل الإيجاب و السلب؛ إذ المفروض أن البعث الملحوظ نسبة بين أطرافها - نظير البعث الخارجي - غير البعث الملحوظ بعنوان المادية في سائر الاستعمالات - كما سمعت منا في أوائل التعليقة - فمضمون صيغة (اضرب) - مثلا - غير قابل لأن يحكى به عن ثبوت شيء في موطنه، بل متمحض في الإنشائية، و عدم الحكاية حينئذ من باب السلب المقابل للإيجاب.» [1]

مطلب اول این است که مرحوم آخوند در کتاب «فوائد الاصول» فرمود فرق بین انشاء و خبر، فرق بین کان تامه و کان ناقصه است، به این بیان که اگر انشاء یعنی ایجاد الشیء، ثبوت الشیء و وجود الشیء، دراینصورت مفاد آن کان تامه خواهد بود. اما

خبر، ثبوت شیء لشیء است؛ چرا که حکایت از نسبت بین دو چیز دارد. لذا خبر از قبیل کان ناقصه می‌باشد. مرحوم اصفهانی می‌فرماید به نظر ما این مطلب درست نیست. با تحقیقی که ارائه شد معلوم شد که نه در انشاء و نه در خبر، اصلاً ایجاد وجود ندارد، بلکه لفظ نازل منزله معناست و این، قدر جامع میان انشاء و خبر است، لکن در بعضی موارد، تقابل میان آنها از نوع تقابل عدم و ملکه است و در بعضی موارد دیگر، از نوع تقابل سلب و ایجاب است.

در مواردی که قابلیت حکایت وجود دارد اما غرض متکلم حکایت نیست، مثل کلمه «بعث»، در اینصورت تقابل از قبیل عدم و ملکه است، یعنی در «بعث» انشائی قابلیت حکایت وجود دارد اما غرض متکلم حکایت نیست، بلکه غرض ایجاد نسبت است. در بعضی موارد نیز قابلیت حکایت نیست، مثل صیغه إفعال، که اصلاً صورت خبری ندارد. در اینصورت تقابل بین انشاء و خبر -از نوع تقابل سلب و ایجاب است. بنابراین فرقی که مرحوم آخوند در فوائد فرموده است ناتمام است. سپس محقق اصفهانی می‌فرماید:

«و مما ذكرنا ظهر: أن إبداء الفرق بينهما بأن مفاد الإنشاء يوجد و يحدث بعد أن لم يكن، و مفاد الإخبار يحكي عما كان أو يكون، غير تام أيضاً؛ فإن وجود المعنى باللفظ - و حدوثه به - مشترك بين الإنشاء و الإخبار، و إنما يزيد الإخبار عليه في المورد القابل بجعله حاكياً و مرآة لثبوت المضمون في موطنه.» [2]

مطلب دومی که مرحوم آخوند در فوائد فرموده است اینکه مفاد انشاء بعد از نبود، موجود و حادث شده است، اما خبر حکایت می‌کند از آنچه که بوده و یا هست. محقق اصفهانی این مطلب را هم نادرست می‌داند و می‌گوید هم در خبر و هم در انشاء، معنایی در حاق لفظ موجود است، اما اینکه با این لفظ، این معنا الآن ایجاد شده است درست نیست. همانطور که این مطلب را قبلاً از آقای خوئی نقل کردیم، محقق اصفهانی هم می‌گوید لفظ نه در عالم خارج می‌تواند چیزی را ایجاد کند و نه در عالم ذهن. تصورات ذهنی بدون دخالت لفظ موجود می‌شوند و لفظ در تحقق آن مفاهیم دخالتی ندارد. بنابراین مفاد خبر و انشاء، ایجاد نیست، بلکه وجود المعنى در قالب لفظ است، لکن در خبر قصد حکایت است و در دیگری قصد ایجاد نسبت. بنابراین فرق دومی هم که مرحوم آخوند فرموده باطل است. محقق اصفهانی در ادامه می‌فرماید:

«كما أنه اتضح من جميع ما ذكرنا: أن الإنشاء لا دخل له بإيجاد شيء في النفس حتى يكون كلاماً نفسياً، بل إيجاد خارجي بنحو التنزيل و بالعرض، لا بالحقيقة و بالذات؛ لأن إيجاده في النفس، و إن كان معقولاً، لكن إيجاده باللفظ غير معقول، فلا يكون معنى إنشائياً مدلولاً عليه بالكلام اللفظي، و مجرد الحكاية باللفظ عن الفعل النفساني لا يجعله كلاماً إنشائياً.» [3]

مطلب سوم ایشان با اصل بحث ما در جملات انشائی مرتبط است. ما می‌خواستیم بررسی کنیم که آیا در حقیقت انشاء چیزی وجود دارد که با کلام نفسی ربطی پیدا کند، محقق اصفهانی در جواب می‌فرماید اصلاً در انشاء، چیزی در نفس ایجاد نمی‌شود تا بگوییم که همان کلام نفسی است. بلکه حقیقت انشاء یک ایجاد خارجی به نحو تنزیل و بالعرض است، یعنی متکلم لفظ را در خارج ایجاد می‌کند و نه معنا را، و این لفظ نازل منزله معنا می‌شود. اینکه گفته شود متکلم در هنگام انشاء، چیزی را در نفس به وسیله لفظ ایجاد می‌کند غیر معقول است. اصلاً در انشاء، ایجاد الشئ فی النفس نیست.

استطراداً به نکته‌ای فقهی در اینجا اشاره می‌کنیم که از ثمرات همین بحث است. یکی از مطالبی که در متون فقهی آمده این است که هنگام خواندن صیغه عقد نکاح باید قصد ایجاد کنند. اگر گفتیم که حقیقت انشاء همان ایجاد المعنى باللفظ است و قائل به مبنای ایجاد شدیم، در اینصورت طبعاً باید قصد ایجاد هم در انشاء وجود داشته باشد و خواندن صیغه عقد نکاح کمی مشکل می‌شود. اما اگر گفتیم که حقیقت انشاء اصلاً ایجاد نیست تا قصد ایجاد لازم باشد، در اینصورت خود به خود این مطلب منتفی خواهد بود. پس قصد ایجاد بر مبنای محقق اصفهانی وجهی ندارد. البته ما این بحث را در کتاب البیع دنبال کرده‌ایم و گفته شد که حتی بنا بر مبنای مشهور که در حقیقت انشاء ایجاد است هم قصد ایجاد لازم نیست.

بنابراین، تا اینجا سه نتیجه بر تفسیر محقق اصفهانی از حقیقت انشاء مترتب شد. دو نتیجه در فرقی بود که مرحوم آخوند میان خبر و انشاء بیان فرمودند و محقق اصفهانی آنها را باطل کرد. نتیجه سوم مرتبط با اصل بحث ما در کلام نفسی در جملات انشائی بود و ایشان فرمود اینطور نیست که در انشاء، چیزی با لفظ در عالم نفس ایجاد شود تا کسی بخواهد از آن، کلام نفسی را ثابت کند. بین انشاء و عالم نفس هیچ ارتباطی وجود ندارد. موطن انشاء خارج است به اینصورت که متکلم لفظی را اداء می‌کند و آن را نازل منزله معنا قرار می‌دهد. ایشان سپس به مطلب دیگری اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«و أما تخيل: أن الكلام الإنشائي موضوع لإظهار الإرادة: إما طبعاً، أو إيجاباً؛ نظراً إلى إمكان إيجاد القصد لفائدة فيه، لا في المقصود، كما في الإتمام المرتب على قصد الإقامة؛ حيث إنه أثر القصد، لا الإقامة عسراً و لو لم تقصد، و لا الإقامة بعد القصد، فإنه يتم و لو لم يقم بعده، و حينئذ فإن كان هناك في النفس إرادة، فقد أعطت الصيغة معناها، و إلا فلا.

فمدفوع: بأن اللفظ وجود لفظي لمعناه، فإن كان نفس الإرادة معنى اللفظ و الإظهار باللفظ - كما في كل لفظ و معنى - فليس هناك نسبة إنشائية، و إن كان نفس إظهار الإرادة معناه، فالهيئة حينئذ وجود لفظي لمفهوم إظهار الإرادة - و لو فانيا في معنونه - و هو ليس معنى يصح السكوت عليه، إلا أن يرجع إلى الإرادة النسبية الإنشائية. و كون هذه الهيئة كاشفة عن إرادة جدية حتمية - وضعاً، أو انصرافاً، أو اطلاقاً - معنى آخر لا دخل له بمدلول اللفظ استعمالاً.

و أما إيجاد القصد لفائدة فيه، فهو و إن كان ببعض الوجوه ممكناً، لكنه لا بهذا النحو، و المثل المزبور لا يجدي في تصحيحه؛ لأن الإقامة القصدية - أي المقومة للقصد في نحو وجوده - لها دخل في وجوب الإتمام، فيقصدها لأجل أن يتم بسبب تحقق وجودها القصدي، فتعلق القصد إليها - أيضاً - لفائدة فيما يتعلق بها بحيث لولاها لما وجب الإتمام، و فناء المقصود في الإقامة الخارجية أيضاً لازم، و إلا أمكن إيجاد القصد مع العلم بعدم الإقامة خارجاً.» [4]

بعضی خیال کرده‌اند که انشاء یعنی اظهار اراده و کلام انشائی برای اظهار اراده وضع شده است، یعنی اظهار اراده موضوع له برای کلام انشائی است. مثلاً وقتی متکلم می‌گوید «أسقنی»، این کلام اظهار اراده‌ای است که او در نفس خود دارد. بنابراین در باب خبر اصلاً اراده‌ای وجود ندارد؛ چون طلبی در نفس متکلم هنگام حکایت از واقع نیست. در اینصورت یا باید بگوییم کلام انشائی، در طبعش یعنی در حاقش اظهار اراده است، و یا بگوییم کلام انشائی اظهار اراده را ایجاد می‌کند. دلیل بر این مطلب آن است که گاهی بر ایجاد اراده و قصد فایده‌ای مترتب می‌شود، یعنی در خود قصد با قطع نظر از مقصود، و در خود اراده با قطع نظر از مراد فایده‌ای وجود دارد. مثلاً در قصد اقامه ده روز، بر خود قصد فایده‌ای مترتب می‌شود و آن فایده این است که باید نمازش را تمام بخواند. ممکن است شخصی قصد اقامه کند ولی بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی، تصمیم بگیرد که به وطن بازگردد. در اینجا اقامه عشره ایام وجود ندارد و لکن خود قصد موضوع برای اتمام نماز است. همانطور که در این مثال، برای قصد فایده‌ای وجود دارد، در کلام انشائی هم با قطع نظر از مراد، فایده‌ای برای اراده است و اثر عقلانی دارد.

به بیان دیگر، کلام دائر مدار غرض متکلم است، یعنی وقتی شخص می‌خواهد جمله‌ای بگوید، اعم از جمله خبری و انشائی، باید غرضی داشته باشد. غرض متکلم افهام آن چیزی است که در ضمیر خود دارد، یعنی می‌خواهد ما فی الضمیر خود را اظهار کند. یک وقت در ضمیر او خبری است که می‌خواهد آن را اظهار کند، و گاهی در نفس خود اراده‌ای دارد که با کلام انشائی این اراده را اظهار می‌کند. لذا گفته می‌شود که فارق بین خبر و انشاء همین است که در خبر اصلاً مجالی برای اظهار اراده نیست ولی جملات انشائی برای اظهار اراده وضع شده‌اند. به نظر می‌رسد این کلام در فرق بین انشاء و خبر کلام بدی نیست، یعنی به نظر عرفی می‌رسد که وقتی انسان در نفس خود طلبی دارد توسط انشاء آن را به مخاطب اظهار می‌کند.

ولی محقق اصفهانی می‌گوید این حرف باطل است. گفتیم که لفظ وجود تنزلی معناست. اینکه گفته شود کلام انشائی موضوع برای اظهار اراده است، دو احتمال دارد: 1- یا باید بگویید خود اراده معنای این لفظ است که این اراده با لفظ اظهار می‌شود،

در اینصورت دیگر نسبت انشائی در اینجا نخواهیم داشت. 2- احتمال دوم این است که بگویید معنای لفظ عبارت از اظهار اراده است، نه خود اراده، یعنی متکلم با لفظ «إفعل» اظهار اراده می‌کند. در اینصورت اشکالش این است که یصح السکوت علیه نیست. وقتی متکلم با «إضرب» اظهار اراده کرد دیگر نسبتی وجود ندارد تا جمله تام الفائده باشد. مگر اینکه گفته شود منظور از اراده همان اراده نسبت انشائی است، یعنی متکلم به مخاطب می‌فهماند غرض این است که بین ماده ضرب و مخاطب باید نسبتی محقق شود و الا اگر بگویید که موضوع له «إضرب» مجرد اظهار اراده است، کلام انشائی یصح السکوت علیه نخواهد بود.

خلاصه جواب محقق اصفهانی این است که اگر کلام انشائی را به اظهار اراده معنا کنیم، دیگر ملازمه‌ای با نسبت انشائی ندارد و حال آنکه در انشاء باید نسبت انشائی وجود داشته باشد. اگر کسی بگوید خود هیئت کاشف از یک اراده جدی است که بین ماده ضرب و مخاطب نسبتی ایجاد شود، حال یا به وضع و یا به انصراف و یا به اطلاق، جواب این است که این مطلب دیگری است که دخالتی در مدلول استعمال لفظ ندارد و باید از قرینه فهمیده شود. سپس، محقق اصفهانی می‌فرماید بله، در ایجاد قصد فایده وجود دارد، اما این چه ربطی به نسبت انشائی دارد؟ باید جایی را مثال زد که خود قصد عین نسبت انشائی باشد و حال آنکه مثال به قصد اقامه عشرة ایام ارتباطی به نسبت انشائی ندارد. [5]

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

منابع

- اصفهانی، محمد حسین. نهاية الدراية في شرح الكفاية. 6 ج. بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429.

[1]- محمد حسین اصفهانی، نهاية الدراية في شرح الكفاية (بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429)، ج 1، 276.

[2]- همان.

[3]- همان، 276-277.

[4]- همان، 277.

[5]- این اشکال و جواب نشان می‌دهد که محقق اصفهانی به کلمات شیخ عبدالکریم حائری خیلی نظر دارد، همانطور که به اقوال محقق نائینی توجه می‌کند.